

که چگونه حقیقت طلبان نور خواه در سیرتاریخ، در معرض آزار و تکفیر و قتل از سوی ظلمت گرایان حق ستیز و اهریمنان خونریز بوده‌اند.

آقای شریعت: این گوی و این میدان. خدا توفیقت دهد، اما زبان به بی‌احترامی مگشای به این پیام حضرت حافظ گوش فرا ده که می‌گوید:

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم
جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم
عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است
کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم
حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم بر او
ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم
گفتم: من نمی‌توانم جلوی احساس خود را بگیرم.

آقای شریعت: شما نخست باید شیعه و صوفی و کلاً مبانی اسلام و عرفان را بشناسی و سپس قضاوت کنی!

اما اگر پرسش شما درباره حسینیه است، من کپی نامه‌ای را که حضور آقای دکتر تابنده (مجدوب علیشاه) داده‌ام، به شما می‌دهم تا بخوانید و قضاوت کنید.

متن نامه آقای سیداحمد شریعت:

مولای معظم حضرت آقای مجدوب علیشاه ادام الله ظلّه

با عرض سلام و نیازمندی به استحضار عالی می‌رسانم: از وقوع حادثه قم و ضرب و جرح فقرا و تخریب حسینیه شریعت، کراراً برادران سؤالاتی مطرح می‌کنند یا بعضاً مسئولین در مذاکرات یا از طریق رسانه‌ها و نشریات، مطالبی را اظهار می‌دارند که ریشه در ظن و گمان دارد تا واقعیت. و شاید با طرح این گونه مطالبات و شایعات قصد دارند به طریقی اقدامات صورت گرفته را توجیه و افکار عمومی را بدان سمت و سوی هدایت کنند.

به اعتبار آیه شریفه ۱۱۲، سوره نساء: «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا» [و کسی که مرتکب خطا و یا گناهی شود، سپس آن را به گردن بی‌گناهی بیندازد، زیر بار بهتان و گناهی آشکار رفته است]. لذا

بیش از این سکوت را جایز ندانسته، و به بیان بعضی واقعیات می‌پردازم و رونوشت این نامه را به هر کس که سؤال کند، داده‌ام و می‌دهم.

اگر مقامات اداری امنیتی یا قضایی قم انکار کنند، اما مردم قم اذعان دارند که برگزاری عزای سالار شهیدان و سایر ائمه معصومین - علیهم السّلام - و برپایی جلسات درویشی در خانواده شریعت، سابقه‌ای طولانی‌تر از ۸۰ سال دارد! مرحوم پدر بزرگوارم جناب آقای سیدمحمد شریعت حدود ۸۰ سال پیش ملکی را در خیابان ارم قم خریداری کرد و به نام خود و برادرش حاج آقا علی شریعت به ثبت داد و سال‌های متمادی محل سکونت آن دو بزرگوار و خانواده‌هایشان بود و از همان اوایل جلسات فقر و درویشی و مراسم عزاداری بزرگان دین و جشن‌ها و اعیاد مذهبی را در این مکان برگزار می‌کردند.

در سال ۱۳۶۸ بعد از آنکه پدرم آقا سید محمد به رحمت واسعه حق واصل شد، به‌منظور حفظ این سنت پسندیده و عمل کردن به وصیت آن بزرگوار، سهم الارث ورثه را از خواهران و برادران و ورثه حاج آقا علی، عمومی، خریداری کردم و مدت ۱۷ سال است که مستمراً برگزاری جلسات درویشی را در ملک شخصی خود منعقد می‌کنم و در ایام محرم و صفر و فاطمیه و سایر وفیات، مجالس روضه‌خوانی [و] در ماه مبارک رمضان جلسات مقابله قرآن و قرائت قرآن و شب‌های احیاء، و اعیاد مذهبی را در همین محل شخصی برگزار می‌سازم و مردم قم و بعضاً روحانیون در این جلسات شرکت می‌کردند؛ و چه در زمان مرحوم آقای سید محمد شریعت که مقارن با مرجعیت حضرت آیه‌الله بروجردی بود و چه بعد از رحلت ایشان، سایر مراجع عظام و کسبه و مردم قم، در برگزاری این‌گونه جلسات محدودیتی ایجاد نکرده و نگره‌های هم ننموده‌اند، بلکه در همین مجالس شرکت می‌فرمودند.

چون هر بنا عمر مفیدی دارد و بنای احداثی قدمت ۸۰-۷۰ ساله داشت، لذا ضرورت ایجاد می‌کرد تا به‌طور اساسی بنا تعمیر و تبدیل به احسن شود. بنابراین بنای فرسوده قبلی را به بنای جدید تبدیل و به نام حسینیه شریعت نامگذاری کردم و اعتقاد داشتم در دولت اسلامی و در شهر مذهبی قم ایجاد حسینیه محتاج به کسب اجازه نیست، بلکه مورد استقبال عمومی واقع می‌شود. معذک به قانون محدودکننده تمکین و اقدام به اخذ جواز کردم و چون هر یک از دو خانه، پلاک ثبتی مجزا داشت و در نتیجه، احداث بنای حسینیه به‌صورت واحد درآمد بود از

اداره ثبت اسناد قم درخواست جمعیت ۲ پلاک کردم و اداره ثبت با تجمیع و صدور سند مالکیت مقررات قانونی را کاملاً رعایت کرد، اما مسؤولین به منظور جلوگیری از توسعه عرفان و تصوف، ایجاد حسینیه با هدف عزاداری را به توسعه درویشی تعبیر کرده و مانع تکمیل بنا گردیدند و شکل و هیأت حسینیه و آیات قرآنی منقوش به در دیوارها و ایجاد منبر و محراب را نادیده گرفته و به خانقاه تحریف کردند و بدین ترتیب همه مسؤولین محلی در تعطیلی آن متفق القول شدند و شهرداری با این هدف پرونده را در کمیسیون ماده ۱۰۰ مطرح کرد. رأی از قبل قابل پیشی بینی بود و تجمیعی را که اداره ثبت در حدود صلاحیت خود انجام داده بود غیر قابل قبول قلمداد کرد و محلی را که ۸۰ سال بیشتر سابقه برگزاری مراسم مذهبی داشت و مردم قم شاهد و ناظر برگزاری این گونه مراسم بودند، عنوان شبه مذهبی دادند و حسینیه را پلمب کردند و عملاً تراکم مربوط به ۳۰۰ مترمربع مساحت خانه آقا را در محاسبه حذف کردند تا بتوانند برای حسینیه اضافه بنا تعیین نمایند.

با وجودی که غالباً کمیسیون‌ها حکم به اخذ جریمه یا خرید تراکم می‌دهند و برج‌های سر بر فلک کشیده ناشی از فروش همین تراکم است، معذک [به اعتقاد آنها] وقتی که موقعیت برگزاری جلسات درویشی به میان می‌آید نه تنها اضافه بنای ادعایی و عاری از واقعیت، بلکه کل ساختمان و بناهای همسایگان باید تخریب شود و تراکم قابل فروش نیست! با هدف اینکه حسینیه احداثی بعد از مرگ در ملکیت ورثه قرار نگیرد، به صورت عادی و رسمی وقفنامه تنظیم کردم و تولیت مادام‌العمر را برای خود مقرر داشتم و با وجودی که ضرورت نداشت تولیت منصوص خود را اعلام کنم، اما از لحاظ احترام به اداره اوقاف، زائد بر تکلیف قانونی، مراتب را اعلام کردم و اداره اوقاف به جای تشکر از این اقدام متأسفانه، اعلام عدم صلاحیت متولی را نمود. تأسف‌بارتر آن که در شب عید غدیر خم و عید درویشان، عده‌ای ناشناس حسینیه شریعت قم را تصرف کردند. و آنچه باعث تعجب و پرسش موقوف علیهم بود اینکه، نمی‌دانستند چه اتفاقی افتاده که حسینیه‌ای که به بهانه غیر قانونی تخلف ساختمانی مدت‌ها پلمب بود و درباره آن آراء مختلفی صادر شده بود، چطور یکشنبه مورد رفع خلاف واقع گردید و شهرداری و دادستانی و نیروی انتظامی در صدد حفظ پلمب و جلوگیری از تصرف عدوانی برنیامدند.

هنوز معلوم نیست غاصبین تحت چه مجوزی در حسینیه دیوار احداث کردند

و عملاً بین باقی مانده منزل مرحوم آقای شریعت و حسینیهٔ احداثی، حائل ایجاد نمودند و اتاق سرایداری را در محدودهٔ حسینیه قرار دادند. و سرایدار و خانواده‌ای را از مایحتاج روزمره، و بچه شیرخوار را از داشتن شیر و آب محروم کردند.

دادسرای عمومی قم که تکلیف داشت در کشف جرم تحقیق و تفحص نماید و تا حصول به واقعیت، پرونده را تحت رسیدگی قرار دهد و به اسناد رسمی مالکیت و سند وقفی و سایر مدارک مراجعه نماید و یا لااقل از مردم و کسبه اطراف حسینیه دربارهٔ سابقه تصرف و سابقه برگزاری مراسم مذهبی در محل تحقیق کند. متأسفانه حتی شکایت این‌جانب را از غاصبین و متصرفین عدوانی، نادیده گرفتند و به‌جای اینکه از متصرفین عدوانی مجوز مشروع و مدارک ناقل قانونی را مطالبه نمایند. معذک و کلای انتخابی این‌جانب را زندانی و شخص این‌جانب را تحت تعقیب قرار دادند و اکنون با تودیع وثیقه ۴۰۰ میلیون تومانی آزادم.

با فرا رسیدن ماه محرم و عزاداری دههٔ اول نیاز مبرم بود که مراسم سوگواری در حسینیه برگزار گردد، در خواست رفع ممانعت را به تعهدنامه تغییر عنوان دادند و به هر صورت بود دهه اول عزاداری در حسینیه برگزاری شد اما موقوف علیهم، معتقد بودند متولی منصوص نمی‌تواند مانع استیفای موقوف علیهم در حقوق خود باشد. لذا پافشاری فقرا در استیفای حقوق خود از یک طرف و اصرار و فشار مسؤولین محلی در تعطیلی حسینیه از طرف دیگر، سبب شد که مذاکرات موقوف علیهم با شورای تأمین استان به‌جایی نرسد و با وجودی که مسؤولین و مقامات به جبر و نیروی قاهره متوسل شده بودند و نیروها و بیگان‌های متعدد از همهٔ شهرها به قم گسیل داده بودند. معذک فقرا با گل و شیرینی به استقبال آنها رفتند. اما همین افراد بی‌دفاع مورد ضرب و جرح قرار گرفته و بیش از ۲۴۰ نفر مجروح و تا کنون بیش از ۴ چشم تخلیه شده و یک دست قطع شده در بین مصروب شدگان وجود دارد و در بدن عده‌ای ساجمه‌های ناشی از شلیک گلوله باقی مانده است. گازهای سمی و آتش‌زا و اشک‌آور شلیک شده به قدری به دستگاه تنفسی عده‌ای از درویشان آسیب رسانده که تاکنون یک نفر فوت کرده است و حسینیه‌ای که با آیات قرآنی و اسامی مبارک ائمهٔ معصومین و نام الله و صلوات بر حضرت رسول اکرم و ائمهٔ معصومین تزیین شده بود، بی‌پروا این اسامی متبرک و جلاله در زیر چرخ‌های بولدوزر و غلطکی قرار گرفت که مقامات محلی برای تحریک حسینیه تجهیز کرده بودند.

تجاوز مأموران به حسینیه محدود نشد و منزل مسکونی این جانب که جدای از حسینیه بود و مغازه و مکان‌های کسبی اشخاص هم تخریب گردید.

اموال شخصی این جانب و اثاثیه و لوازم حسینیه غارت شد و برخلاف ادعاها و مصاحبه‌های مقامات، دیناری بابت غرامت اموال و خسارت ناشی از تخریب منزل شخصی و مغازه‌های استیجاری و حسینیه پرداخت نشده است. رفتار مسؤولین تاکنون سبب شده ۱۵۳۰ نفر زندانی شوند و ۵۷ نفر تحت تعقیب قرار بگیرند که ۵۴ نفر از آنان با کیفر خواست در دادگاه شعبه ۱۱۲ قم به یک سال حبس و تحمل ۷۴ ضربه شلاق و ۳ میلیون ریال جریمه نقدی محکوم شده‌اند. و برخلاف همه اصول آدمیت و شرع و حقوق و قانون، این جانب به عنوان واقف و متولی منصوص به جرم تصرف عدوانی تحت تعقیب می‌باشم، اما از ضاربین به افراد بی‌دفاع و مخربین حسینیه احدی تعقیب و بازداشت نشدند و تأسف‌بارتر آن که در محل حسینیه نمایشگاه تأسیس کردند و از انتساب هر نوع تهمت و افترابی خودداری نکردند و حتی توجه نداشتند تاریخ نظیر این اتهامات و انتسابات را نسبت به نبی اکرم (ص) و حضرت علی (ع) و حضرت حسین (ع) و سایر ائمه معصومین ثبت و ضبط کرده که مورد قضاوت نسل‌های بعدی قرار گرفته‌اند و اکنون علما و مردم قم و شهرستان‌ها که خانواده شریعت را می‌شناسند، در تقبیح این‌گونه رفتارها قضاوت کرده‌اند.

دامنه شایعات تا به آن‌جا کشیده شده است که حتی فردی که در روز روشن و در شارع عمومی هشتگرد و در محل کشاورزی متعلق به خود به قتل می‌رسد، آن را به عنوان راننده این جانب معرفی می‌کنند که خلاف واقعیت است. و با وجودی که در سلسله فقر و درویشی ریاست و رئیسی وجود ندارد و بهترین خلق خدا محمد مصطفی را به نام عبد و رسول لقب داده‌اند، در کمال بی‌خبری مشاهده نموده‌ام در مباحث و مقالات اشخاص از این جانب به عنوان رئیس درویشان نام می‌برند؛ اگرچه حضرت مستطاب عالی و فقرای سلسله استحضار دارند این‌گونه القاب خالی از وجه است. معذک برای سایرین عرض می‌کنم: این جانب افتخار خدمتگزاری به فقرا و شفقت به خلق خدای را عهده دارم و عنوان طریقتی این جانب: درویش فیض علی می‌باشد.

با ادای بهترین احترامات

سید احمد شریعتی

* * *

گفتم: شما می‌گویید انسان، می‌گوید مکتب تصوف مکتب انسان‌سازی است. مگر ما انسان نیستیم که باید خود را انسان بسازیم؟

آقای شریعت: بالقوه بله ولی بالفعل نه، دهقان از آن زمان که دانه می‌کارد و جوانه می‌زند به آن جوانه گندم می‌گوید، اما تا وقتی گندم خوشه نکرده و نرسیده و قابل خوردن نشده، مفهوم گندم بر او صادق نیست؛ آدمی نیز چنین است، تا وقتی به فعلیت نرسد انسان بالقوه است، آنگاه که با علم و عمل از نقص، خود را به کمال رساند و بالفعل انسان شد، او در حقیقت انسان است.

گفتم: پس این‌گونه انسان‌ها یا انسان‌های کامل در هر زمان بسیار اندک‌اند. **آقای شریعت:** بلی، همیشه در هر زمان یک انسان کامل است که خلیفه‌الله است و در حکم سیمرغ است و بقیه انسان‌ها متکامل و در حکم سی مرغ وجود اوی‌اند. آن انسان فراگیر و جامع که وجودش انسانی ربّانی است، جامع اسما و صفات الهی و وجودات جهانی است، لذا برزخ بین وجوب و امکان است و می‌تواند از حق فیض گیرد و به خلق بدهد. از این رو خلیفه خدا و حجت بر خلق می‌باشد و هر کس به حد استعداد می‌تواند از این منبع بهره برد.

گفتم: پس چرا همه مردم چنین انسانی را کشف نمی‌کنند و به او رو نمی‌آورند تا با او و با کمک او به سوی قلّه انسانیت در حرکت آیند؟

آقای شریعت: هر بشری لیاقت و قابلیت مخصوص و محدود و نسبی دارد که مسئول همان قابلیت و فاعلیت متناسب با آن است. اگر روح انسانیت را قلّه و انسان کامل را سیمرغ بنامیم باید بگوییم همه مردم قلّه‌پیما نیستند. چون طالب قلّه نیستند و به سیمرغ و قلّه کاری ندارند. هر کس چشم و گوش و دل را در جهت مطلوب خود باز می‌کند، مطلوب اکثر آدمیان همین جهان فانی و هوس‌های حاصل از آن است، لذا همت‌شان شکم و شهوت و شهرت است.

گفتم: به این قلّه‌پیمایان سیمرغ‌خواه که خواهان فعلیت وجودی خود هستند تا انسانیت‌شان فعلیت یابد و شکوفا شود، چه می‌نامند؟

آقای شریعت: در هر جامعه‌ای نامی نهاده‌اند. در جامعه مسلمانان او را صوفی،

سالک، درویش یا فقیر نام نهاده‌اند.

گفتم: صوفی و سالک و فقیر و درویش یعنی چه؟

آقای شریعت: هر که خواهان تصفیه روح و استکمال نفس باشد و یا بخواهد حکمت روحانی را اخذ کند به شرطی که در راه این هدف قرار گیرد، صوفی است و چون این‌گونه مردم راهرو هستند، بدان سالک گویند و چون نیازمند به درگاه خداوند بی‌نیاز و حکمت روحانی هستند، بدانان به زبان عربی فقیر و به فارسی درویش گویند. و خوب است این آیه شریفه قرآن را در این مورد در نظر داشته باشی که: «یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله واللّه هو الغنی الحمید» [شما به درگاه خداوند فقیر و نیازمند هستید و تنها اوست که غنی و بی‌نیاز و ستوده صفات است].^۱

گفتم: نمی‌توان اسم دیگری نهاد که حساسیت‌انگیز نباشد؟

آقای شریعت: نام نهادن برای معرفی است، هر نامی که شما دوست دارید بگذارید به شرطی که مردم درست بفهمند. بگویند حقیقت‌خواهان، خداجویان، دل‌سوختگان، فرهیختگان، اهل دل، صاحب‌دلان، پیرجویان، طالبان راه حقیقت، عاشقان، معرفت‌جویان و یا مؤمنان عاشق!

گفتم: بدون یافتن و دیدن انسان کامل و یاری از راهنمایان، می‌توان به قلّه کمال انسانی رسید؟

آقای شریعت: خیر، زیرا تا قلّه را نبینی به کدام سو حرکت می‌کنی؟ و اگر هم ببینی تا شوق حرکت نباشد امکان ندارد؛ اگر شوق هم باشد تا راه را ندانی و راهنما را شناسی بی‌فایده است؛ بلد هم اگر ناقص و ناتوان باشد باز بی‌فایده است؛ پس قابلیت، معرفت به هدف، شوق و ذوق، پیر و استاد، راه مستقیم، استقامت و مجاهدت در راه، کشتش و کوشش دو سویی می‌تواند جوینده را راهی سرمنزل کمال انسانی نماید. حافظ می‌فرماید:

قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن

ظلمات است، بترس از خطر گمراهی

گفتم: آن انسان کامل نمونه که سیمرغ قاف قلّه انسانی است و آن راهنمایان که می‌توانند هددهوار پرنندگان عازم دیار سیمرغ را رهبری کنند، کجایند و چرا

مردم آنها را نمی‌شناسند؟

آقای شریعت: گفتم، هر کس جویای هر چیز باشد همان را وجههٔ همت خود قرار می‌دهد تا بشناسد؛ آنکه در پی الماس است به دنبال معدن الماس می‌رود. کمتر کسی پیدا می‌شود که با تمام عشق و علاقه به دنبال یافتن انسان کامل باشد یا بخواهد خود انسان کامل شود؛ کسی که جویای آن بوده، آن را یافته است؛ چنان که سلمان فارسی سال‌ها این سو و آن سو رفت تا مقصود را دریافت و آن چنان خالصانه گام برداشت و مقام یافت که پیامبر (ص) فرمود: «سلمان از ما و خانوادهٔ ما است».

گفتم: چگونه آن انسان‌ها را بشناسیم؟

آقای شریعت: خود را بشناس که به دنبال چه هستی؟ اگر خود را شناختی مطلوب حقیقی یعنی ربِّ خود را خواهی شناخت.

گفتم: علامت ظاهری آن چیست؟

آقای شریعت: بایستی در درون و قلبت در رؤیا یا در بیداری، او را دیده باشی!

گفتم: یعنی چه؟

آقای شریعت: یعنی کسی را که در قلبت دیده‌ای در بیرون هم می‌بینی. مطابق همین اصل دل با صاحب‌دل و با دلداری در یک وحدت کلی یکدیگر را جذب می‌کنند و چون جذب شد، تابندگی جان حاصل می‌شود و می‌بینی و بی‌اختیار فریاد «ربِّی ربِّی» می‌زنی زیرا در پیاله عکس رخ یار می‌بینی و از آن درخت «اناالله» می‌شنوی... و دل در کنار دلداری احساس آرامش می‌کند.

گفتم: چرا این چراغ‌های روشن و این خورشیدهای تابنده را همه نمی‌شناسند و چرا با آنان مخالفت می‌کنند؟

آقای شریعت:

نیست خفا شک عدو آفتاب

او عدو خویش آمد در حجاب^۱

قرآن فرموده است: «آنان چشم دارند و نمی‌بینند، گوش دارند و نمی‌شنوند.

دل دارند و درک نمی‌کنند؛ آنان چون چهارپایان بلکه کمترند». گفتیم: پس چرا علما و فقها که ادعای علم و آگاهی می‌کنند آنان را معرفی نمی‌کنند؟

آقای شریعت: بعضی از آنها مشمول این آیه قرآن هستند که: «پس از اینکه بدان آگاه شدند حسد ورزیدند^۱ و سرکشی کردند، سرکشی از حسد و غرور و غرض‌ورزی است».

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل به سوی دیده شد^۲

حسد اصل اساسی چالش بین شیطان و آدم بوده است. و این خط محوری نور و ظلمت و تضاد ذاتی آنها و سیر همیشگی تاریخ است.

گفتم: پس مردان و زنان حق بسیار قلیل‌اند و اهل ایمان بسیار نادر.

آقای شریعت: خداوند می‌فرماید: «بندگان شکر گزار اندک‌اند»^۳ و می‌فرماید: «بیشتر آنان خردورز نیستند»^۴.

گفتم: ما چه کنیم که جزء اکثریت جاهلان نباشیم، مظلوم هم واقع نشویم، ابزار ظلم هم قرار نگیریم و در مسیر نوریان باشیم تا از ظلمت این مدعیان دین و مذهب و تمدن و غیره در امان بمانیم؟

آقای شریعت: باید طالب و سالک راه حق باشید تا به حق برسید و به حق عمل کنید؛ راهیان نور باشید تا نورانی گردید؛ ظلمت‌گریز باشید تا ظلمت‌ستیز شوید؛ اهل باطن باشید تا از فریب اهل ظاهر در امان بمانید و سرانجام از هر چه غیر اوست قطع وابستگی کنید؛ در آن صورت حجاب ابر تیره فراخود کنار رفته و حقیقت الهی وجود چون خورشید از پس ابر رخ می‌نماید، که مولانا فرمود:

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گر دلیلت باید از وی رو متاب

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۹

۲- مثنوی، دفتر اول، ب ۳۳۵

۳- سوره مائده، آیه ۱۰۳

۴- سوره سبأ، آیه ۱۲

سایه از وی ار نشانی می دهد

شمس هر دم نور جانی می دهد

گفتم: سخت‌ترین و دیریاب‌ترین چیز در جهان کشف خود حقیقی خویشتن است. مگر نباید آن انسان‌های خودیافته حق‌گرا که چون خورشید، روشن‌گر راه‌ها و روشن‌گر دل‌ها و چراغ هدایت‌اند، قد علم کنند تا تیره‌دلان را روشنایی و گمراهان را راهبر شوند.

آقای شریعت: حضرت انسان کامل ظهور حق در جهان است و به اصطلاح قرآن: ضُحی، شمس، مصباح، مشکات، لوح منیر، عرش، کرسی، امام و ... می‌باشد. جامی می‌گوید:

حقیقت را به هر دوری ظهوری است

ز اسمی بر جهان افتاده نوری است^۱

مولانا می‌گوید:

چون خدا اندر نیاید در عیان

نایب حق‌اند این پیغمبران^۲

گفتم: اکنون که پیغمبران نیستند که نایب خدا باشند.

آقای شریعت: خداوند زمین را از خلیفه و حجت که بر رخ بین عالم و جوب و امکان است و واسطه فیض است، هرگز خالی نگذاشته است و گر نه زمین اهلش را خواهد بلعید.

پس به هر دوری ولیی قائم است

تا قیامت آزمایش داریم است^۳

گفتم: «همه آنان یک نور هستند»، پس ما نباید فقط به اسم‌ها و پیکرها و ماهیت‌های جسمانی انبیا اولیا توجه کنیم، بلکه باید سیر نور را که وحدت وجودی همه انبیا و اولیاست بنگریم. منتها این نور قاهر در شکل نور اسفهبديه، در قالب انسان‌هایی نمودار شده که ما آنان را آدم و نوح و ابراهیم ... می‌خوانیم که مولانا فرموده:

۱- هفت اورنگ جامی

۲- مثنوی، دفتر اول، ب ۶۷۷

۳- همان، دفتر دوم، ب ۸۱۸

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد

دل برد و نهان شد...^۱

آقای شریعت: قرآن می‌فرماید: «بین هیچ‌یک از پیامبران فرقی نیست». اما نکته در اینجاست که جریان حیات بشری در یک جا متوقف نشده و نمی‌شود و خداوند همواره در خلق جدید و راهبر جدید و هدایت جدید است. به قول مولانا:

مگسل از پیغمبر ایام خویش

تکیه کم کن بر فن و بر گام خویش^۲

گفتم: پس مفهوم خاتم النبیین چیست؟

آقای شریعت: یعنی نگین انگشتری همه پیامبران که مهر اکمال و اتمام بر شریعت‌های پیشین زده و آنچه در پس پرده غیبت بوده، با وحی و شهود ارائه کرده است، در حالی که الهام و اشراق و شهود و مکاشفه که روش‌های تجربه دینی است همیشه وجود داشته و دارد و فیض ازلی و عنایت الهی هم تمام نشده است و استمرار دارد. پس ولایت الهی همواره باقی است، ولی در نمود نبوت و شریعت ظهور ندارد، اما همواره در نمود ولایت و امامت و در وجود اولیای منصوب از سوی پیامبر خدا و جانشینان آنها و در وجود انسان کامل مرتبط و متصل به ولایت کلیه الهیه در جریان است؛ و در واقع خود ظهور ولایت الهی و نور است در بعد زمان و مکان. و یا جوهری است که در عرض نمودار شده است و نوری است که در حجاب نمایان شده است و ما جوهر نگریم و عرض‌ها را اعتباری می‌دانیم. زیرا:

در معانی قسمت و اعداد نیست

در معانی تجزیه و افراد نیست^۳

گفتم: نگرش قشریون، صوری و ظاهری و پوسته‌ای و عرضی است و نگرش شما به مسمی و مظلوف و مغز و باطن و جوهر است. شما از کل به جزء می‌نگرید و از حقیقت به طریقت و شریعت نظر می‌اندازید، این‌طور نیست؟

آقای شریعت: همین است راه انبیا و اولیا و صدیقین و کاملین عرفا. این است که نخست خداوند با جلوه نورانی خود حسن و عشق را در جان ایشان متجلی

۱- غزلیات شمس

۲- مثنوی، چاپ کلاله خاور

۳- مثنوی، دفتر اول، ب ۶۸۵

می‌سازد. نتیجهٔ این نور و حسن و عشق، علم است که در تعریفش گفته‌اند: **علم به زیادی تعلیم و تعلم نیست، بلکه نوری است که خدا در دل هر که می‌خواهد می‌افکند.** آنگاه در روشنایی این علم حضوری و ربوبی، معرفت به حقایق کلیه که در خزانهٔ جان انسان به امانت نهاده شده، از یاد به خاطر آمده و خودآگاه می‌گردد. و انسان حقایق وجودی خود را که از یک سو به عکس مه‌رویان بستان خدا یعنی اسما و صفات الهی که اعیان ثابت است و از سویی به آیات نمودی آن که عالم صورت و ماده است، می‌نگرد و ربط بین قدیم و حادث و صدور حادث از قدیم را در مراتب انوار مشاهده می‌کند و فرشتگان جمال و حقایق را در آغوش می‌گیرد و نهرهای آب حیات معنوی و شراب عشق و شیر معرفت و غسل وصال را می‌نوشد و چون نوشید مست می‌شود و خود دروغینش محو و فانی می‌گردد و خداوندی‌اش باقی و نمودار می‌گردد... این حالتی است که نه فرشتهٔ مقرب و نه نبی مرسل، هیچکدام را به آن راهی نیست، تا چه رسد به اهریمنان و نورستیزان ظلمت‌گرا و سطحی‌نگران بی‌محتوا.

گفتم: خیلی اوج گرفتید. واقعیت چیز دیگری است و آن اینکه جهان در سیطرهٔ شیطان و شیطان‌صفتان است و مردان و زنان حق در اقلیت بسیار و شاید تعدادشان از انگشت‌های دست تجاوز نکند. این عدهٔ بسیار اندک چگونه می‌توانند مشعل‌داران نور و هادیان طریق الی‌الله باشند؟

آقای شریعت: خداوند می‌فرماید «چه بسا گروهی اندک بر گروهی بسیار چیره می‌گردند».^۱ سرّ آن این است که اولاً کید شیطان ضعیف است، ثانیاً بدی و ظلمت که امری نسبی و عرضی است، در برابر جوهر که نور سرمدی است و در نهاد ولایت الهی در جلوهٔ حسن و عشق و عقل خودنمایی می‌کند چیزی نیست، ثالثاً خداوند با صابران و صادقان و شاکران است و توکل‌کنندگان و محسنان را دوست دارد و نابودگر بدکاران، یار مظلومان و دشمن ظالمان است.

گفتم: پس چرا دعای اکثر مظلومان مستجاب نمی‌شود؟

آقای شریعت:

ستمکش اگر نی ستمگر بود
 قبول دعایش مقرر بود
 و گر شغل او هم ستم پیشگی است
 دعای وی از کوتاه اندیشگی است^۱

شما که به همسر و فرزند، کارگر و کارمند و مستخدم و حتی به سگ و گربه و درخت و گل خانهات ستم می کنی و حقوق شان را درست نمی پردازی، می خواهی خدا تو را مظلوم بداند و دعایت را مستجاب کند؟!

گفتم: اینکه خدا می فرماید: «ای آدمیان همه شما به خداوند نیازمند هستید و تنها خدا بی نیاز ستوده است»^۲ یعنی چه؟

آقای شریعت: یعنی فقر ذاتی؛ وقتی که کسی به این فقر ذاتی یقین پیدا کرد، روحاً در زمره فقراء الی الله قرار می گیرد و متوجه نقص های امکانی نفس خویش می شود و لاجرم به سوی خدای صاحب حسن و کمال و خیر مطلق می گریزد تا در دارالقرار حق آرامش یابد. به این گریزنده از نفس خود به سوی ربّ که فقر خویش را احساس می کند «فقیر» یا «درویش» می گوئیم و اگر استاد و راهنما یافت که با یاری و تعلیم او خود را نجات دهد و از نقص به کمال و از شرّ به خیر و از زشتی به زیبایی رسد، او را «سالک» می گوئیم و اگر به سعادت تصفیه نفسی و قلبی رسید که جز نور و خیر و جمال الهی نبیند «صوفی» است و اگر درهای معرفت به رویش گشوده شد و یار بی حجاب رخ نمود و او را منور به نور خود ساخت که بی پرده به مشاهده نشست «عارف» است.

گفتم: پس هر انسان عاقلی باید احساس فقر الی الله نماید، راهنما بجوید، سالک راه بشود تا به سعادت عظمای صوفی بودن نایل شود و به معرفت رسد. پس چرا عده ای که خود را دیندار می دانند، سخت با سیر و سلوک مخالفت می کنند و با تصوف و عرفان مبارزه می نمایند؟ مگر آنها خواهان سعادت انسان نیستند؟

آقای شریعت: مخالفت با حقیقت یا به دلیل جهل است یا غرض.

گفتم: بعضی ها خود را علامه می نامند!

۱- هفت اورنگ جامی

۲- سوره فاطر، آیه ۱۵

آقای شریعت: بعضی از مدعیان علم در جهل مرکب‌اند، زیرا می‌پندارند که می‌دانند درحالی که حتی ظاهر و پوست دین را هم درست نمی‌دانند.

آن کس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب ابدال‌الدهر بماند

گفتم: چطور نمی‌دانند؟ پس این دروس مختلف ادبیات و عربی و فقه و منطق و اصول و غیره چیست؟

آقای شریعت: این‌ها ابزار علم‌اند نه خود علم، علم یا کسبی و حصولی است یا حضوری و یا هر دو؛ علم کسبی و حصولی، استنتاج منطقی از مبانی درست علمی است که قرآن و اخبار و عقل و اجماع به نحو صحیح و محققانه تحقیق شود، صورتی ظاهر از حقایق و واقعیت‌ها دانسته شود که چون مبتنی بر ظن و گمان است، آسیب‌پذیر است و ایمان و یقین از آن حاصل نمی‌شود، و چون مبانی عقلی و کشفی صحیح ندارد، جز جمود و تعصب فایده‌ای ندارد، لذا صاحبان این علم همواره در شک و شبهه و گمان و صواب و خطا هستند و کمبود علمی خود را با غرور و تعصب و دشنام و تکفیر و تفسیق دیگران پر می‌کنند و جدال و جنگ و ستیز و ریاکاری و قدرت‌طلبی حاصل این گونه جهل‌های شبیه به علم است، علم بنای آخور است و نتیجه آن عقل جزئی است.

مولانا می‌فرماید:

عقل جزئی عقل استخراج نیست

جز پذیرای فن و محتاج نیست

قابل تعلیم و فهم است این خرد

لیک صاحب وحی تعلیمش دهد^۱

گفتم: آیا علم حصولی افاده یقین نمی‌کند؟ پس این تعلیم و تعلم‌ها برای

چیست؟

آقای شریعت: اگر علم حصولی با روش علمی صحیح انجام شود، آگاهی به ظواهر حاصل می‌شود و راه را برای ورود به باطن باز می‌کند، به شرطی که صاحب این علم انصاف داشته و همواره علم خود را ناقص و خویش را فقیر الی‌الله و نیازمند

معرفت بدانند، نه اینکه طغیان را پیشه کند که خداوند می‌فرماید: «انسان هر آینه طغیان می‌ورزد چون خود را بی‌نیاز بیند»^۱. لذا پایان کار عالم ظاهر و فقیه عجز از شناخت است؛ در این میان کسانی چون شیخ بهایی و ملامحسن فیض کاشانی و امثالهم به عجز خود اعتراف کرده و اعلام می‌دارند که ما چیزی نمی‌دانیم و علم حقیقی که حضوری و کشفی است، نزد عرفا است. اما سرکشان و طاغیان و مغروران به جهل علم‌نما و سودپرستان مقلدخواه، استکبار می‌ورزند و ابلیس‌وار «من از او برترم»^۲ می‌گویند. و برای پر کردن این خلأ روحی و حقارت باطنی و حسد نهانی، به دشنام و ناسزا و تکفیر به اهل‌الله و عرفا و حکما و فلاسفه مشغول می‌شوند و به قتل انبیا و اولیا و عرفا و حکما فتوا می‌دهند و لشکریان جهل و جور خود را گرد می‌آورند و می‌تازند و جز مخلصان همه را اغوا می‌کنند و بحران‌ها می‌آفرینند.

گفتم: پس این است سرّ مخالفت همه طاعیان و یاغیان و اهل قشر و ظاهر نسبت به انبیا و اولیا در برون و نفس طغیانگر و عقل جزئی در درون؟ و این است سرّ آنکه فرمودند برای هر موسایی فرعونی است و هر روزی عاشورا و هر زمینی کربلا است؟

آقای شریعت: همین طور است. اکنون بشنو تا سیری از این تاریخ نور و ظلمت برایت بگویم تا بدانی که:

ذره ذره آب شیرین و آب شور

تا قیامت می‌رود تا نفخ صور

از آغاز خلقت شروع می‌کنم: آدم و ابلیس؛ این دو، نماد چالشی است که در درون هر انسان می‌گذرد و در جامعه نهادینه می‌شود و اصحاب یمین و اصحاب شمال، اهل نور و اهل ظلمت، نوریان و تاریان، دانایان و جاهلان، عارفان و ظاهرگرایان، و حزب خدا و حزب شیطان را نمودار می‌کند.

گفتم: ویژگی آدم یا حضرت عقل چیست و ویژگی ابلیس یا نفس چه می‌باشد؟
آقای شریعت: برای دانستن این ویژگی‌ها به آیات قرآن و اخبار و احادیث توجه کن:

۱- سوره علق، آیه ۶

۲- سوره اعراف، آیه ۱۲

ویژگی‌های آدم

- ۱ - خداوند آدم را به صورت خود آفرید.^۱
- ۲ - خداوند آدم را از خاک آفرید.^۲
- ۳ - آدم مسجود ملائکه گردید.^۳
- ۴ - آدم اطاعت امر کرد.^۴
- ۵ - آدم به اسما تعلیم یافت و آن را عرضه کرد.^۵
- ۶ - آدم مؤید به روح الهی بود.^۶
- ۷ - آدم در بهشت حضور بود.^۷
- ۸ - آدم عصیان ورزید و هبوط کرد.
- ۹ - آدم توبه کرد و توبه او پذیرفته شد.^۸
- ۱۰ - آدم ادب نگهداشت و گفت: پروردگارا ما بر خویشتن ظلم کردیم.^۹
- ۱۱ - آدم پس از توبه برگزیده شد.^{۱۰}

ویژگی‌های ابلیس

- ۱ - ابلیس از جن بود (پایین‌تر از انسان).^{۱۱}
- ۲ - ابلیس را از آتش آفرید.^{۱۲}

۱- حدیث قدسی

۲- اعراف، ۲

۳- اعراف، ۱۰، حجر ۳۲-۳۹

۴- اعراف، ۱۱

۵- بقره، ۲۹

۶- حجر، ۳۰

۷- بقره ۲۳، اعراف ۱۵، بقره ۳۴

۸- بقره ۳۵

۹- اعراف، ۱۱

۱۰- آل عمران، ۳۰

۱۱- کهف، ۴۸

۱۲- اعراف، ۲

- ۳ - ابلیس مأمور به سجدهٔ آدم شد.^۱
 - ۴ - ابلیس از فرمان خدا سرپیچی کرد.^۲
 - ۵ - ابلیس و فرشتگان از نام بردن اسماء عاجز ماندند.^۳
 - ۶ - ابلیس به علم و عبادت و ماهیت خود مغرور بود.^۴
 - ۷ - ابلیس دور از بهشت حضور بود.
 - ۸ - ابلیس به اغوا پرداخت و هبوط کرد.^۵
 - ۹ - ابلیس خدا را مقصر دانست که او را اغوا کرده است.^۶
 - ۱۰ - ابلیس مهلت خواست تا به اغوا پردازد.^۷
 - ۱۱ - ابلیس لعنت شد (حجر ۳۵)، ذلیل شد.^۸
 - ۱۲ - ابلیس مورد نکوهش قرار گرفت و رانده شد.^۹
- علاوه بر آیات بسیاری که در شأن آدم است که مظهریت انسان است در فعلیت تام، صفت‌های دیگر از جمله خلیفه‌الله (بقره، ۲۸) و پویا به سوی حق (انشقاق، ۶) و غیره در قرآن آمده و در مورد فرزند آدم کلمهٔ «گرمنا» ذکر شده و در حدیث قدسی آمده است:
- ای فرزند آدم همهٔ چیزها را برای تو آفریدم و تو را برای خود آفریدم، و در قرآن آمده است که شب و روز و خورشید و ماه را فرمانبر و رام تو ای انسان قرار دادم. و دربارهٔ انسان کامل آمده که ام‌الکتاب است و جامع حضرات خمس و احدیث جمعی الهی است، و به منزلهٔ روح است و جمیع عالم در حکم جسد اوست. و امام صادق (ع) فرمود: «ما صنع خداییم و مردم صنع مایند»؛ و لذا مصداق جهان برزخ است که دریای وجوب و امکان را به هم وصل می‌کند که آب شور و باطل با آب

۱- اعراف ۱۰، حجر ۳۲-۲۹

۲- اعراف ۱۱، حجر ۲۹ تا ۳۲

۳- بقره ۲۹-۳۹

۴- اعراف ۱۱، و حجر ۳۳

۵- بقره ۳۳، اعراف ۱۵، بقره ۳۴

۶- حجر ۲۹، اعراف ۱۵

۷- حجر ۳۶ تا ۳۸

۸- اعراف ۱۲

۹- اعراف ۱۷

شیرین حق به هم درمی‌آمیزند و ممزوج نگردند. این انسان کامل واسطه فیض و رزق کائنات از جهت معنوی و مادی است. و چون این مظهر مأموریت جهانی‌اش تمام شود بر طبق سنت الهی - مظهري دیگر که انسان کامل و ولی خدا و قطب زمان است، عهده‌دار این امانت و مسئولیت می‌گردد.

ابلیس به‌عنوان مظهر قهر در برابر انسان کامل که در مظهریت آدم نمودار شده، قرار گرفته است. و این جریان آدم و ابلیس یا لطف و قهر یا نور و ظلمت، یا خیر و شر و یا ... جریان همیشه تاریخ است.

خانمی که گلایل سفید بر روی چادر خود نصب کرده بود، سری جنباند و گفت: اینان چون ابلیسان به نافرمانی و اغوای خود مغرورند و چون ابلیس می‌گویند: من بهتر از دیگران هستم!

آنان به ما همان اتهامی را وارد آوردند که ۱۴۰۰ سال پیش به نوه پیامبر اکرم وارد آوردند و گفتند: از دین خارج شده است. پاسخ آنان در برابر گلایل سفید و شیرینی، گوله و گاز و کوکتل مولوتف و سنگ، ضرب و شتم و هتاکي به ما بود. دستشان بریده باد و دوزخ جایگاهشان باد!

آقای شریعت: نفرین نکنید، دعا کنید که خداوند هدایت‌شان کند. اگر به پیش زمینه‌ها دقت کنید این گول خوردگان را می‌بخشید.

گفتم: چه بوده؟

آقای شریعت: به این صفحات روزنامه جمهوری اسلامی نگاه کنید تا دسیسه‌های روحانی‌نماها و دروغ‌های‌شان را بنگرید:

آیت الله نوری همدانی:

صوفیه با هدف تضعیف اسلام شکل گرفت

به گزارش خیرگزاری جمهوری اسلامی آیت‌الله نوری همدانی روز شنبه در دیدار اعضای مؤسسه فرهنگی «انتظار نور» افزود: صوفیه که اکنون به فرق گوناگون منشعب شده از زمان امام صادق (ع) مورد انتقاد آن امام همام قرار گرفت. ایشان با اشاره به دلایل رد این فرقه گفت: تبلیغ جدایی دین از سیاست توسط

پیروان این فرقه‌ها باعث حمایت حاکمان و مستبدان از این نوع فرق شده است. ایشان گفت: به همین خاطر مستبدان و استکبار از انتشار و گسترش این نوع طرز فکر جهت مطامع شیطانی خود استفاده می‌کنند.

آیت‌الله نوری همدانی گفت: این افراد تنها در خانقاه خود به سر برده و در خصوص مسایل مهم جهان اسلام دخالتی نمی‌کنند.

ایشان با اشاره به اینکه برخی افراد آنان را با شیعه اثنی عشری در یک ردیف می‌دانند، گفت: اسلام دین مبارزه و حق طلبی است و ائمه اطهار (ع) جهاد را مهم می‌دانستند. ایشان گفت: این در حالی است که صوفیه کاری به مبارزه نداشته و تنها در خانقاه و به دور از مبارزه به حیات خود ادامه می‌دهند.

ایشان افزود: این مسأله باعث شده بود که حاکمان جور تلاش کردند تا با کنارگزاردن ائمه اطهار (ع) و اهمیت دادن به جایگاه سران این فرقه و شخصیت سازی از آنها، اسلام کفرستیز را منزوی کنند. ایشان ساخت خانقاه به جای مسجد را از دیگر اقدامات انحرافی این فرقه دانست و گفت: این کار آنان در جهت تضعیف اسلام است.

آیت‌الله نوری همدانی گفت: در طول هشت سال دفاع مقدس حتی یک نفر از فرق صوفیه وارد جنگ نشد و این گروه تنها در خانقاه به سر برد و در جهت تضعیف اسلام کار کرد.

ایشان در ادامه با بیان این مطلب که متأسفانه هنوز تفاوت صوفیه با شیعه اثنی عشری در جامعه تبیین نشده است، و اضافه کرد: طی سالیان گذشته تصوف با عرفان مخلوط شد و بعضی‌ها آن دو گروه را یکی دانستند که باید این مسأله با حساسیت و دقت تفکیک شود.

آیت‌الله نوری همدانی وظیفه حوزه‌های علمیه را در گسترش بحث‌های کلامی مهم دانست و گفت: طلاب و اندیشمندان حوزه باید با گسترش فعالیت خود به پاسخگویی سؤالات مردم بپردازند. ایشان با اشاره به اینکه این فرقه «احادیث» ائمه اطهار (ع) را به نام خود مصادره کرده‌اند گفت: بر حوزه فرض است که با روشنگری و با انجام پژوهش این مسأله را برای مردم تبیین کند.»

انتقاد شدید آیت‌الله نوری همدانی از فعالیت صوفی‌گری در قم

پایگاه اطلاع‌رسانی «رسا»، چهارشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۸۴

رسا، گروه سیاسی — آیت‌الله نوری همدانی از مراجع تقلید، امروز با اشاره به پیشینه پیدایش فرقه منحرف صوفیه، آنها را خطری برای اسلام معرفی و از آزادی فعالیت صوفی‌گری در استان قم به شدت انتقاد کرد.

به گزارش خبرنگار رسا، آیت‌الله نوری همدانی یکشنبه در هفتمین گفتمان مهدویت در قم گفتند: یکی از مشکلات علمای ما از گذشته مسأله صوفی‌گری بوده است. از زمان امام صادق (ع) عده‌ای به نام صوفیه پیدا شدند و امام صادق (ع) اعلام کردند این‌ها دشمنان ما هستند. اگر کسی به آنها گرایش بیابد از دشمنان ما به شمار می‌رود. ولی متأسفانه بعدها جریاناتی به وجود آمد که این فرقه منحرف تقویت شدند.

ایشان افزودند: سلاطین برای اینکه چهره خود را دینی مطرح کنند باعث تقویت این گروه می‌شدند. صوفیه هم این پادشاهان را اولوالامر می‌دانستند. صوفی‌ها سعی کردند در برابر ائمه اطهار (ع) برای خود مشایخی مانند بسطامی و ابوالخیر و دیگران به وجود آورند و از آنان شخصیت برجسته‌ای بسازند. هر کرامتی را که شیعیان برای ائمه اطهار (ع) و پیامبر اسلام (ص) قائل هستند، آنان برای مشایخ خود قائل می‌باشند. مثلاً در کتاب تذکره الاولیاء نوشته شده است که بارها خدا را در خواب دیده‌ام.

این مرجع تقلید گفتند: به تازگی صوفی‌های قم برای بنده چندین برگه ارسال کرده‌اند. اگر پاسخ آنها را ندهیم گمان می‌کنند ما بر کار آنها صحه گذاشته‌ایم و آنها را تأیید کرده‌ایم. ما حوزویان ناچار هستیم پاسخ دهیم.

ایشان با اشاره به گرایش‌های صوفیانه مولوی، شاعر نامدار افزودند: مولوی از صوفیان بسیار قهار بود. در این برگه‌های ارسالی، از جمله مطالبی که ذکر کرده‌اند، برخی از مثنویات مولوی است. مثلاً این ابیات از مولوی نقل شده است:

پس به هر دوری ولی‌ای قائم است

آزمایش تا قیامت دائم است

پس امام حی قائم آن ولی است
خواه از نسل عمر خواه از علی است
مهدی هادی وی است ای راه جو
هم نهان و هم نشسته پیش رو
آیت‌الله نوری همدانی در ادامه یادآور شدند: این‌ها ولایت را ولایت نوعی
می‌دانند.

انتقاد آیت‌الله مکارم شیرازی از ترویج صوفی‌گری در قم

پایگاه اطلاع‌رسانی «رسا»، یکشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۸۴

آیت‌الله مکارم شیرازی از مراجع تقلید با اشاره به فعالیت فتنه‌انگیز عده‌ای به نام صوفی، خواستار اقدامات جدی مسئولان جهت جلوگیری از ترویج آن شدند. ایشان روز چهارشنبه در پایان درس خارج فقه خود گفتند: قم چشم و چراغ عالم تشیع است و در روایات از آن به عنوان عُمُش آل محمد (ص) یاد شده است. ایشان اضافه کردند: همان‌گونه که جهان تشیع چشم‌شان به قم دوخته شده است، چشم دشمنان هم به قم دوخته شده است و می‌خواهند آن را خراب کنند. آیت‌الله مکارم شیرازی با اشاره به اینکه بعضی از مسئولان شهر در خواب هستند و وقتی مردم به راه افتادند تازه از خواب بیدار می‌شوند، افزودند: صوفیان پشت سر هم اعلامیه پخش می‌کنند و تبلیغ صوفی‌گری می‌کنند؛ جمعیتی که در روایات ائمه معصوم مدّمت شده‌اند و علما انحراف این‌ها را ثابت کرده و سابقه تاریخی بدی هم دارند. ایشان ادامه دادند جالب این است که در تبلیغات خود نوشته‌اند: درویش و صوفی کسی است که در سیاست دخالت ندارد و این همان خواسته دشمن است؛ یعنی جدایی دین از سیاست زیر پوشش درویشی و صوفی‌گری. ایشان تأکید کردند: من به این‌ها نصیحت می‌کنم تا تشکیلات‌شان را جمع کنند. قم جای این بحث‌ها نیست و اگر جمع نکنند، از طریق دیگر اقدام می‌کنیم. ما دلمان می‌خواهد در این شهر آرامش باشد.

این مرجع تقلید در بخش دیگری از سخنان خود افزایش مظاهر فساد در قم را یکی از مهم‌ترین مسایل شهر دانسته و اظهار داشتند: مظاهر ضد ارزش در قم زیاد

شده است؛ به گونه‌ای که می‌خواهند چهره این شهر را از مذهبی بودن بیندازند. ایشان گفتند: در اطراف حرم و مراکزی که خانه‌های مراجع و دفتر رهبری در آنجاها قرار دارد، این مفاسد دیده می‌شود و اخیراً شنیده شده افرادی سگ‌های کوچکی را همراه خود می‌کشند؛ ما این‌ها را ساده نمی‌دانیم، این‌ها می‌خواهند چهره مذهبی شهر قم را خراب کنند.

آیت‌الله مکارم شیرازی، امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه همه مسئولان دانسته و از جامعه ناصحین خواستند تا از حالت انفعالی خارج شده و با بیان و زبان خویش در این راه فعالیت کنند.^۱



گفتم: اگر قابیل، هابیل را کشت از روی حسد بود. ابلیس هم از روی حسد به آدم سجده نکرد، احبار و کاهنان یهود نیز از حسد حکم قتل عیسی (ع) را دادند، معاویه و یزید و شریح قاضی نیز به علت حسادت واقع کربلا و واقعه طف را پدید آوردند. اما اینان را چه حسادتی نسبت به مشتی درویش بی‌دفاع که جز عشق ربّانی و سوز ایمانی نداشتند، بود؟

خانم ن: چرا نباشد؟! این فقیران الی‌الله که حضرت مسیح درباره شان فرمود: «خوشا به حال بینوایان که ملکوت آسمان از آن‌ان خواهد بود». و حضرت رسول فرمود: «فقر مایه افتخار من است» و فرمود: «خداوندا مرا با این مسکینان زنده دار و با اینان بمیران و با اینان محشور گردان». و فرمود: «هر که خواهد با خدا همنشین باشد با صوفیان همنشین شود». اینان به نور ولایت منورند، فرّ ایزدی و نور سرمدی و ملکوت درنهم‌خانه جان دارند، سوختگان وادی ولایت‌اند، مقرب

۱- در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام همیشه از این‌گونه مخالفت‌ها از طرف متعصبان اهل ظاهر نسبت به شیعیان حقه حتی خود ائمه اطهار بوده است. علی (ع) و امام حسین (ع) و یاران باوفایش به‌دست کسانی شهید شدند که خود را حق و مسلمان واقعی و نمازخوان و ائمه اطهار را خارج از دین می‌دانستند. جواب ایرادات نظیر ناطقین فوق، از طرف علما و فقها و عرفا از جمله شیخ بهایی، ابن ابی‌جمهور، ابن شهر آشوب، سیدحیدر آملی، محمدتقی مجلسی و در طول تاریخ از فرمایشات خود ائمه اطهار در اصول کافی، اسرار آل محمد، طرائق الحقایق، بستان السیاحه، بشاره المؤمنین، ولایت نامه، رساله رفع شیئات و ... آمده است که شمه‌ای را به‌تدریج تا آخر کتاب مطالعه خواهید فرمود.

در گاه اند و پیام آوران صلح اند. منتظر ظهورند و در حضور نور. چرا محسود نباشند؟ در حالی که آن زاهدان ریایی بار کتاب می کشند ولی از نور علم و ایمان در جان شان خبری نیست لذا بر نوریان حسد می برند.

آقای شریعت: عشق بزرگترین لطف الهی است که حضرت حق به هر که خواهد دهد و فرماید: «**خداوند آنها را دوست دارد و آنها هم او را دوست دارند**»،^۱ اولیای خدا و عرفای بالله به مقام عاشقی و معشوقی رسیدند و بار امانت عشق کشیدند و باطن هستی و قرآن را دیدند. چنانکه حافظ فرمود:

عشقت رسد به فریاد گر تو بسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت

بقیه راهرو سر منزل عشق نیستند تا جلوه محبی یا محبوبی بر ایشان حاصل شود. **گفتم:** پس این روحانی نمایان که به قتل و غارت و چپاول و تهمت و افترا و دروغ گویی و مال مردم خواری فتوا می دهند آیا ذاتاً سعادت درک فیض اولیای خدا را ندارند و گمراه شده اند یا اگر توبه کنند، بخشیده می شوند؟

آقای شریعت: همیشه در توبه باز است. همانطور که پیامبر (ص) حبشی قاتل حمزه را بخشید، ممکن است خداوند آنان را ببخشد.

خانم ن: گویند یزید وقتی حکم قتل حضرت سیدالشهدا و یارانش را داد، پس از ورود اسرا و سرهای بریده شهدا پشیمان شد، از حضرت سجاد راه توبه جست. حضرت فرمود: نماز غفیله بخوان. حضرت زینب برآشفقت که بر قاتلان پدر و خاندانت، رحمت آوردی؟ حضرت فرمود: اما او موفق نمی شود. اکنون نیز آقایان که ادعای مرجعیت بر جهان دارند، چنان در غرور و استکبار غرق اند که هرگز از کفر به ایمان باز نمی گردند. که خداوند فرمود: «**خداوند بر دل ها و گوش ها و چشم هایشان مهر نهاده و پرده کشیده است**».^۲

گفتم: چطور ممکن است کسی که قرآن را خوانده و صدها حدیث می داند و به اعمال ظاهر شریعت مقید است؛ گمراه، طاغی و مستحق لعنت باشد؟

آقای شریعت: ابوموسی اشعری، معاویه، یزید، عمروعاص، ابن ملجم، شریح قاضی

۱- سوره مائده، ۵۴

۲- سوره بقره، آیه ۷

این سعد و امثالهم و همه آنها که کودتای سقیفه و جنگ‌های جمل و صفین و نهروان را پدید آوردند از حافظان و کاتبان قرآن و راویان حدیث بودند. اسلام همه بدبختی‌هایش از متظاهران به اسلام، به‌ویژه از اهل حدیث و علمای ظاهر بوده است که به جای نور علم، بار کتاب را کشیده‌اند که قرآن کریم علمای یهود را مثال می‌آورد و می‌فرماید: «مثل آنان که تورات را حمل می‌کنند مانند خری است که بار کتاب می‌کشد».

و سعدی می‌فرماید:

نه محقق بود نه دانشمند

چارپایی بر او کتابی چند

آن تهی‌مغز را چه علم و خبر

که بر او هیزم است یا دفتر؟^۱

گفتم: در همان قرآن می‌فرماید: «ما تورات را فرو فرستادیم که در آن هدایت است و نوری است که با آن پیامبران حکم می‌کنند».^۲

آقای شریعت: بله تورات و انجیل و قرآن و سایر کتب مقدس مایه هدایت و نورند. نوری که از نورالانوار با موج صوتی وحی یا موج تصویری شهودی بر دل آینه‌فام پیامبر وارد می‌شد شعاع آن به صورت الفاظ در ذهن و عقل پیامبر نقش بسته و از زبان او جاری می‌گشت. یعنی «نور علی نور» نوری که بر نور بتابد از نورگیر و نوربخش بتابد و تابنده گردد، مسلم اگر همین نور بر دیوار سیاه سنگی بتابد نوری از آن برنمی‌تابد... دل‌هایی که در آن سیاهی جهل مرگب است یا حجاب علم و غرور دانایی است و یا در پوسته ضخیم سیاهی قشر و ظاهر، در زندان نفس گرفتار است نوری نمی‌تابد یا اگر بتابد به علت غرور ابلیسی باز تیره می‌شود. در قرآن حال این ظاهرگرایان منافق بدین صورت آمده است: «مثل ایشان مثل کسانی است که آتش افروختند. پس چون آنچه پیرامونشان بود روشن شد، خداروشنایی‌شان را برد و آنان را در تاریکی وا گذاشت که نمی‌بینند».^۳

خانم ن: واقعاً قرآن چه زیبا حال این مدعیان را بیان کرده است. تا وقتی که

۱- گلستان سعدی، باب هشتم، در آداب صحبت

۲- مائده، ۴۸

۳- بقره، ۱۶

آنان از مهره‌های مهم دین و سیاست محسوب نمی‌شدند مثل آدم‌های دیگر تقوایی و نوری ولو مختصر داشتند؛ اما از وقتی که به قدرت رسیدند، بنده و برده قدرت شدند و زنجیر تعصب بر پای و غل لعنت بر گردن خود نهادند. مطرود اکثریت ملت ایران و همه مؤمنان واقعی و روشنفکران و فرهیختگان شدند و لعنت ابدی را برای خود خریدند.

گفتم: این‌ها چه فتواهای خلاف شرع داده‌اند که شما را عصبانی کرده است؟

خانم ن: آقای نوری همدانی می‌گوید: فرقه صوفیه با هدف تضعیف اسلام و جدایی دین از سیاست شکل گرفت. به نظر او این کار بسیار قبیح بوده است. معلوم است که تاریخ تصوف را نخوانده و بزرگان تصوف را نشناخته است. هنوز نمی‌داند که اگر صوفیان نبودند تا حکومت سربداران و صوفیه و مرعشیان و غیره را شکل دهند تا کنون نامی از شیعه نبود. ثانیاً جدا کردن دین از سیاست در عهد بنی‌امیه و بنی‌عباس و شاهان جور واجب و لازم بود تا اصل دین باقی بماند. سوم اینکه سیاست معمول و رایج در دنیا که مبتنی بر دروغ و فریب است شیوه انبیا و اولیا نبوده بلکه ولایت و امامت همراه با صداقت روش کار بزرگان دین و سیاست مزورانه روش عمر و عاص و معاویه بوده است.

گفتم: مسأله دیگری که او آورده این است که اسلام دین مبارزه و حق‌طلبی است. پاسخ این است که اولاً جهاد اکبر شیوه صوفیان است نه شیوه مدعیان لاف‌زن. در جهاد اصغر هم آنها همواره آماده بودند که در شرح حال نجم‌الدین کبری، ابوتراب نخشی از فرزندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی آمده است و از اعقاب شاه نعمت‌الله ولی در هند و در جهان کنونی، در چین، شمال آفریقا و تونس نمونه‌های بارزی مشاهده می‌شود. اما نکته این است که جهاد در رکاب شاه و امیر ستمگر و غیرمنصوب از سوی پیامبر یا امام معصوم جایز نیست. پس آنان نخواستند فعل حرامی انجام دهند و به نام جهاد فرزند پیامبر را به شهادت برسانند. ولی در دفاع از حریم اسلام شرکت نمودند و شهادتی هم داشته‌اند که تعدادی از عکس‌های آنها در روز فاجعه قم همراه آنان بود. نکته دیگر اینکه ساخت خانقاه را اقدام انحرافی دانسته‌اند. لازم است در این باره توضیحی کامل بدهم.

خانقاه و حسینیه

بارها از خود پرسیده بودم، رمز بنای حسینیه، خانقاه، جمخانه (جمع خانه) و ... برای چیست؟ و برای این منظور هم به تاریخ مراجعه کردم و هم به این اماکن سر زدم... وقتی به تاریخ سر زدم، دیدم پس از پیامبر خدا همواره مسجد، محل دسیسه ها و نیرنگ‌ها، تصمیم گیری برای قتل و غارت و نابودی ملت‌ها و مردم شریف و آزاده بوده است. ابوبکر که با کودتای سقیفه روی کار آمد همه را به مسجد خواند و با ترفند تاریخی و غافلگیرانه خلافت را به دست آورد. و سپس به خلفای بعد منتقل کرد. و از همانجا طرح حمله‌ها را سامان دادند. و آدم‌کشان او از جمله خالد بن ولید چه‌ها که نکردند. به طمع کشورگشایی و جمع‌غنایم کشتند و بردند و سوزاندند و مایملک مردم را صاحب شدند تا آنجا که معاویه کاخ سبز برافراشت و به جنگ علی برخاست و خوارج یعنی مسلمانان قشری و متعصب، علی پیشوای عدالت‌جویان را در محراب مسجد شهید کردند. این‌زیاد مردم را به مسجد کوفه جمع آورد و به تدارک و بسیج جاهلان پرداخت تا به کربلا روند و سرور آزادگان را به شهادت رسانند. مختار در همان‌جا سرهای قاتلان از جمله ابن‌زیاد را آورد و حکم قتل‌ها را امضاء کرد. مصعب در همانجا سر مختار را در جلوی خود نهاد و باد در غیغب انداخت. حجاج بن یوسف، آن عرب سفاک که بر اریکه قدرت سوار بود از همانجا حکم قتل هزاران مخالف از شیعی و ایرانی و سایر عدالت‌خواهان را صادر کرد و سعید بن جبیر و امثالهم را به شهادت رساند. سفاح و منصور از همان پایگاه دستور قلع و قمع و زیر دیوار بغداد نهادن شیعیان و طرح نابودی ایرانیان آزادی‌خواه را صادر کردند و این آدم‌کشی‌ها و جنایت‌ها به‌طور مستمر در مکانی بوده است که خداوند درباره‌اش فرموده است: «و کیست ستمکارتر از کسی که نگذارد نام خداوند در مساجد یاد شود و در ویرانی آن بکوشد. آنان را نسزد جز اینکه ترسان و لرزان پا به درون آنها بگذارند، در دنیا خفت و خواری و در آخرت عذابی عظیم دارند. مشرق و مغرب خدای راست، پس به هر جا روی آورید روی به سوی خداوند است بی‌گمان خدا گشایش‌گر دانا است».^۱ پس طبق آیه، پیش‌بینی شده است که در مساجد اغلب نام خدا فراموش می‌شود و نام خلفا

و سلاطین و امرای غاصب و ستمگر جانشین می‌گردد. راه چاره هم این است که به هر سو رو کنید روی خدا آنجاست،^۱ از اینرو عارفان با لله و شوریدگان وادی عشق به اولیای خدا که درونشان مسجد و روحشان عرش الهی بود روی آوردند و در خانه‌هایی که اصول معنوی و روحانی در آن حاکم بود هم آمدند که آن مکان‌ها به خان‌گاه و به عربی به خانقاه معروف شد.

در خانقاه‌ها فرهنگ و هنر و اصول باطنی دین و حتی ملیت ایرانی و کلام میراث فرهنگ عظیم ملت ایران حفظ شد. در این خانقاه‌ها که بهترین مکان تربیتی و انسان‌سازی بود، همه را مجال ورود بود که ابوالحسن خرقانی بالای در خانقاه نوشت: «هر کس در این خانقاه آمد، نانش دهد و از ایمانش نپرسید» و اما حسینیه را در کنار مسجد برگزیدند تا راه سرور آزادگان را دنبال کنند. به علاوه، چه خانقاه و چه حسینیه هر دو برای تربیت طریقتی یعنی تهذیب اخلاق و سیر الی‌الله و مسجد برای اجرای مراسم قالبی شریعت است، در خانقاه و حسینیه هر کس می‌توانست بیاید ولی در مسجد محذورات شرعی وجود دارد. به علاوه دهها منافع اجتماعی و معنوی در جهت خودسازی و سیر و سلوک در این دو مرکز بود. لذا برخی صوفیان شیعی مخالف سماع ترجیح دادند تا حسینیه را که در واقع با خانقاه مغایرتی نداشت مرکز تجمع خود کنند. چه حسینیه یادآور تصوف عاشقانه و سرخ فام سرور شهیدان و عاشقان حسین بن علی (ع) بوده است چنانکه در عاشورای قم همان جانبازی و اسارت زنان و خیمه سوزانی کربلا را تجربه کردند، و می‌دانستند مهاجمان یا کمونیست‌های مغرض‌اند و یا جاهلان اغفال شده، و تنها شیعیان واقعی آنان‌اند که بیعت ولوی دارند و باید راه حسین را ادامه دهند.

این پروانگان عشق به حقیقت یا اهل طریقت دو دسته بودند. برخی معتقد به ولایت و امامت و خلافت و وصایت علی پس از پیامبر بودند و شریعت و طریقت و حقیقت را در علی جمع می‌دانستند که شیعه علی محسوب می‌شدند. صوفیان حقیقی از این دسته‌اند. و بعضی محافظه‌کار بودند و با علم به فضیلت علی (ع)، خلفای ثلاث را پیشوای شریعت قرار دادند که به امور دنیوی تکیه دارد و ناظر به اجرای قوانین است. اینان با آگاهی به این که علی پیشوای طریقت است، حقیقت

را نتیجه سیر و سلوک از شریعت به طریقت و کشف و مشاهده درونی می دانستند و به علت زهد بسیار و پشمینه پوشی به صوفی معروف شدند. هر دو دسته با توسل به علی (ع) و اولاد او که اهل ذکر بودند به مکاشفات دست یافتند. در کنار این‌ها عده‌ای هم بودند که بیعت ولوی نداشتند و از تصوف تنها به زهد و لباس پشمینه قناعت کرده بودند، که امام صادق این گروه سوم را که نه شیعی بودند و نه سالک حقیقی و اهل طریقت، بلکه فقط ملبس به لباس صوفیان بودند و پیوند ولایت نداشتند، مورد ملامت قرار می داد. و حق هم، چنین بود زیرا ادعا و یا سیر روحانی بدون اتصال بی معنی است.

به قول مولانا:

همسری با انبیا برداشتند

اولیا را همچو خود پنداشتند

گفته اینک ما بشر، ایشان بشر

ما و ایشان بسته خوابیم و خور

این ندانستند آنان از عمی

هست فرقی در میان بی منتهی^۱

از جمله احادیثی که بعضی از مخالفان تصوف به آن استناد جسته و در کتاب‌ها و اعلامیه‌های خود آورده‌اند حدیثی است منسوب به پیامبر که به ابوذر فرمود: «ای ابوذر در آخر الزمان قومی پدید می آید در تابستان و زمستان لباس پشمینه می پوشند و این عمل را برای خود فضیلت و نشانه زهد و پارسایی می دانند. آنان را فرشتگان آسمان و زمین لعنت می کنند.»

اگر به دقت بررسی شود چندین اشکال در آن وجود دارد:

۱ - از نظر حدیث شناسی چون خبر واحد است اعتباری ندارد.

۲ - مسأله مربوط به آخر الزمان است در حالی که پشمینه پوشی لباس انبیای سلف و عیسی مسیح و خود رسول خدا و بعضی از اصحاب بود و به طور رسمی از اواسط قرن دوم هجری معمول شد که آخر الزمان نبود بلکه دوران امامت امام صادق و کاظم (ع) بود.

۳- بر فرض که کسی بخواهد زمستان و تابستان لباس پشمینه بپوشد چه کاری خلاف شرع و اخلاق کرده است که فرشتگان او را لعنت کنند. «مگر دین به پوشش و یا وضع ظاهری افراد مربوط است؟»

۴ - بسیاری از صوفیان اصلاً جامه پشمی نمی‌پوشیدند و برخی کتان یا کرباس سفید یا کبود می‌پوشیدند. پس جاعل حدیث دروغ‌زن، کم‌حافظه و جاهل بوده است.

اما خبر منسوب به امام صادق (ع) که فرمود:

«صوفی‌ها دشمنان ما هستند، پس هر کسی به آنها میل کند از آنان است و با آنان محشور خواهد شد، هر کس آنان را رد و انکار کند کسی است که در حضور پیامبر اکرم با کفار جهاد کرده است.»

چگونه است که خود امام صادق افرادی چون بایزید بسطامی و ابن سیرین را تربیت کند و خود علیه آنها سخن گوید. تازه در زندگی و آثار حضرت صادق صدها عبارت در اصول تصوف که جنبه عملی عرفان است دیده می‌شود. یا این سخن‌ها از او نیست یا آن خبر در ذم صوفیه جعلی است. وانگهی همانطور که اشاره شد از نظر حدیث‌شناسی مانند قرآن شناسی باید مسائلی چون عام و خاص، مجمل و مفصل، ناسخ و منسوخ و غیره را در نظر گرفت. به احتمال قوی در صورت صحت خبر اشاره به صوفیه متظاهر به ویژه ابوهاشم کوفی است که جامه صوف به ظاهر پوشیده بود و حضرت جامه خود را کنار زد و بدو نشان داد که ما پشمینه در نهان و برای خدا می‌پوشیم (خود اینجانب وقتی با عجز و لابه از خدا خواستم مصادیق این خبر را برابم روشن کند، در خواب امام صادق را دیدم که به من فرمود. این حدیث مربوط به آنان است که ولایت ما را ندارند، شما بر حق‌اید، برحق‌اید، برحق‌اید. بنابراین به طور قطع و یقین با دلایل نقلی و عقلی و کشفی می‌گویم که این چیزها هرگز بر صوفیان شیعی که به ولایت علی بیعت نموده‌اند اطلاق نمی‌شود).

گفتم: بنابراین نظریات آیت‌الله مرعشی نجفی، مکارم شیرازی، مصباح یزدی، تنها یک ارزیابی ساده لوحانه و فاقد اعتبار است. واقعاً تبلیغات مسموم دنیاپرستان که مخالف آخرت جویمان معنویت‌گرا و باطن‌جو بودند چنان استمرار یافته که انسان‌های قرن تمدن و تحقیق هم باور کرده‌اند و به نقادی اخبار و احادیث صحیح و نادرست و قابل اعتنا و ضعیف و نادر نپرداخته‌اند، زهی تأسف از این دستگاه عظیم و پرخرج

و پرزحمت روحانیت شیعه.

آقای شریعت: مسلّم است در شیعه بودن درویشان نعمت‌اللہی و ذہبی شکی نیست، زیرا صلوات کبیرہ دارند، از امام زمان توسّل دارند، زیارت‌نامه‌ها می‌خوانند. معروف کرخی دربان امام رضا، سرّی سقطی و جنید بغدادی از اصحاب سرّ ائمّه دهم و یازدهم و دوازدهم، بایزید از اصحاب سرّ امام ششم، و کمیل و سلمان از اصحاب سرّ علی (ع) بودند. پس شیعیان آغازین همه اهل طریقت و زهد و پارسایی و تصوّف بودند.

گفتم: پس چرا می‌گویند شیعه از زمان صفویه و با ساخت و طرح انگلیس‌ها پیدا شد و توسعه یافت و از طرفی می‌گویند تصوّف باطن شیعه است و هر صوفی در اصول شیعی است؟

آقای شریعت: سؤال اول که شیعه از زمان صفویه پیدا شده حرفی صددرصد احمقانه است. بلکه از زمان خود پیامبر به یاران علی (ع) شیعه علی می‌گفتند و تا زمان صفویه به صورت یک اقلیت مذهبی بودند. اما از نظر فرهنگی و کلامی بس مقتدر بودند و این که تصوّف باطن شیعه است سخنی است از علمای شیعه چون سیدحیدر آملی در **جامع الاسرار** و ابن‌ابی‌جمهور احسایی و غیره.

گفتم: پس لطفاً از آغاز تشیع و تصوّف برای ما بگویید.

آقای شریعت: اخیراً یکی از استادان اسلام‌شناس کتابی تحت عنوان **تحلیلی در تفکر شیعه** نوشته است. آن را بخوان تا امر بر تو روشن شود.

آن کتاب را یافته‌ام و خواندم و اکنون خلاصه آن را می‌نویسم: